

در عهد بنی‌امیه بلکه در دوره عباسیان نیز همواره برای حل مسائل مالی، اقتصادی و سیاسی مورد مشورت سران عرب قرار می‌گرفتند.

در مقدمه کتاب جهشیاری، راجع به دیوانهای ایران قبل از اسلام، کلیات مربوط به دیوانها چنین آمده است: «پادشاهان ایران دو دیوان داشتند: دیوان خراج، دیوان هزینه. درآمدها متعلق به دیوان خراج و هزینه‌های قشون و غیره، مربوط به دیوان هزینه بود.

پادشاهان ایران را رسم این بود، که هر طبقه در خدمت ایشان لباس مخصوص می‌پوشیدند و هیچکس به‌جز افراد آن طبقه، آن لباس را نمی‌پوشید. هر وقت سردی نزد پادشاه می‌رفت، وی او را از لباس و حرفه و طبقه‌ای که وابسته به آن بود می‌شناخت...»^۱

استاد فقید اقبال آشتیانی ضمن بحث در پیرامون «دیوان» و اشتقاق آن، می‌نویسد: «در زمان ساسانیان برای ثبت تمام مخارج و عواید سملکت و اساسی مؤدیان مالیات و مقرری مؤلفین از روی درجات ایشان، کتابچه و دفتر مخصوصی وجود داشت که آنرا دیوان می‌گفتند: «در دوران بعد از اسلام» دواوین عمده عبارت بود از دیوان الجند یا دیوان عرض الجیوش که بطور اختصار آنرا «دیوان عرض» می‌گفتند و ذکر دیوان عرض که مترادف با وزارت لشکر و نظام و سان قشون است، در کتب قدیم مثلاً (تاریخ بیهقی) زیاد دیده می‌شود. دیوان رسالت یا دیوان انشاء، دیوان الخراج، دیوان النفقات، دیوان الصدقات، دیوان المظالم و غیره. فقط دیوان عدلیه که وزارت عدلیه امروز جانشین همان است، تا این اواخر هم بین ما معمول بوده... از نکاتی که اشاره بدان بی‌فایده نیست، این که کلمه دوان^۲ که در زبان فرانسه به معنای گمرک است. از همین لفظ دیوان فارسی اشتقاق یافته است.»^۳

در همان روزی که عمر، خبر وصول غنائم و وجوهی را که از بحرین رسیده بود، به مردم می‌داد، سردی بر خاست و گفت: «ای امیر-المؤمنین، من دیده‌ام که عجم‌ها دیوانی دارند تو نیز این کار را بکن.»

از روایت دیگر بر می‌آید که فکر تأسیس دیوان را همان ایرانی معروف، «هرمزبان» در ذهن عمر تلقین کرده است. روایت چنین است که، عمر عده‌ای را به سوئی گسیل می‌داشت، هرمزبان پیش او بود، گفت. این پولهایی را که به این افراد می‌دهی اگر کسی نرفت و تخلف کرد، تو از کجا می‌دانی؟ بیا دیوانی برای این کار تأسیس کن. عمر پرسید: دیوان چیست؟ هرمزبان توضیح داد. عمر با مسلمانان به مشاوره پرداخت، علی گفت: آنچه گرد می‌آید تقسیم کن و از سالی به سالی نگذار که دفتر و حسابی لازم آید. عثمان گفت: مال گزافی است و باید مردم را شماره کرد و معلوم داشت که بکی رسیده و بکی نرسیده است. خالد بن ولید گفت: «من در شام که بودم، پادشاهان آنجا دو چیز داشتند، دیوان و سپاه. تو نیز این دو را ایجاد کن.»^۴

۱. کتاب الوژدان جهشیاری، مقدمه ناشران، ص ۲۹

۳. بنقل از مجموعه مقالات، عباس اقبال، به اهتمام دکتر دبیرسیاقی، ص ۸۳ به بعد

۴. مفرزعی المواعظ، ج ۱، ص ۱۴۸

از این روایات بر می آید که فکر تأسیس دیوان و نیز فکر ایجاد سپاه منظمی در دوره خلافت عمر، در میان مسلمانان پیدا شده و ارتباط با ایران و روم، اعراب را به آشنائی با سازمانهای مالی و اداری و لشکری و اقتباس آنها رهنمون گشته است. کلی این وقایع را به سال پانزده هجرت، ولی واقعی و ذهری به سال بیستم نسبت داده اند. به روایت طبری و بلاذری دیوان در سال بیستم هجرت، بر اساس دیوانی که ایرانیها داشتند ایجاد شد، و دخل و خرج کشور و شماره اهل عطا (مردسی که از خزینه مقرر دریافت می کردند)، در آن ثبت می گردید... نکته جالب توجه این است که چهار سال پیش از آن که دیوانی در مرکز خلافت اسلامی به وجود آید، یعنی در سال شانزدهم هجرت، یکی از ایرانیان به نام ذان فرخ برای مغیره سردار عرب، دیوانی در بصره تشکیل داد. و همین نکته نشان می دهد که مواجهه و ارتباط با ممالک مفتوحه، اعراب را ناچار کرد که برای خود دفتر و حسابی ایجاد کنند و این کار و این امور و اداره آنها به دست دبیران و حسابداران سل مغلوب بود... با این که نخستین دیوان را عمر در سال ۲ هجرت تشکیل داد. دیوان به معنی واقعی تا بیست و پنج سال بعد از آن وجود نداشته است... این که دیوان استیفا قبل از معاویه چگونه کار می کرد اطلاعی نداریم، مسلماً تشکیلاتی برای اطمینان از درستکاری و صحت عمل عمال محلی در میان بود... معذک معاویه را باید نخستین سازمان دهنده و سوجد بوروکراسی عرب نام برد. راجع به پیدایش و تشکیل دیوان، جهشیاری در کتاب الموزاء می نویسد عمر نخستین کسی از عرب بود که دیوانها را در اسلام تشکیل داد. سبب این اقدام آن بود که «ابوهریره» با مقداری پول از بحرین نزد او رفت، و عمر به او گفت: چه چیز آورده ای؟ گفت پانصد هزار درهم، عمر گفت: آیا می دانی چه می گویی؟ گفت: آری یکصد هزار درهم و یکصد هزار درهم و یکصد هزار درهم و یکصد هزار درهم. عمر گفت: آیا حلال است؟ گفت نمی دانم. آنگاه عمر بر منبر شد و حمد و ثنای او را به جای آورد و گفت: ای مردم، پول زیادی برای ما رسیده است. اگر بخواهید آن را پیمانہ کنیم و اگر خواهید شماریم. سپس مردی برخاست و گفت: «یا اسپرالمؤمنین من عجمها را دیده ام برای خود دیوان ترتیب داده اند. شما هم دیوان هائی تشکیل بدهید»^۲

به نظر محقق شوروی اینوستراتسفس «هر قدر تاریخ دوره نخستین اسلام تحت بررسی دقیق تر قرار می گیرد به همان اندازه موضوع تأثیر شدید ایرانی در پرورش افکار و رشد مؤسسات در اسلام مسلم تر می گردد و این تأثیر در تشکیلات دولتی نیز قطعی بوده است...»^۳

چنانکه گفتیم نخستین سوجد واقعی بوروکراسی عرب، معاویه بود. وی به کمک «زیاد» در شرق و «سرجون بن منصور» در مغرب، وزارت دارائی را به معنی امروزی آن ایجاد کرد و پیش از وی، عواید حاصله از اراضی خراجی و صوافی تفکیک نمی شد هر دو یکجا و به یک صندوق پرداخته می شد و مستقیماً بین عربها تقسیم می گردید. عمر در اعطای اقطاع از صوافی اکراه داشت ولی عثمان و علی گشاده دستی زیادتری در این باره نشان دادند، معاویه عواید حاصله از خراج را از عواید صوافی بالمره جدا کرد.^۴

۱. جزیه در اسلام، از صفحه ۱۳ به بعد ۲. الموزاء والکتاب، همان، ص ۴۴

۳. مطالعاتی دربارهٔ مسائیان، ترجمه آقای ناطق زاده، ص ۵۲ ۴. یعقوبی، ج ۱۲، ص ۲۷۷

«وقتی معاویه به خلافت رسید معمول بود که قسمت اعظم عواید هر بلده، در همانجا صرف شود. بطوری که بعضی قسمتهای عراق، از لحاظ مالی کاملاً مستقل بودند و خود معاویه فقط درآمد شام را داشت. بنابراین وی فرمان داد که هر ولایتی سهمی به خزانه دمشق بفرستد.»^۱ چنان که گفتیم معاویه در مصرف این وجوه، مطلقاً خود را مقید به احکام شرع نمی دانست، بلکه برای حفظ خانواده و اعوان و انصار خویش، به هر نحو که مقتضی می دید، از مالیه مملکت استفاده می کرد.^۲

باید توجه داشت که از صدر اسلام، در پرداخت خراج و جزیه اصول ثابتی در سراسر امپراتوری اسلامی حکومت نمی کرده و سران اسلام از عهد عمر به بعد به خاندان پیغمبر و صحابه و سجاهدین بزرگ و اشراف عرب، به چشم دیگری می نگریستند و برای آنان حقوق و امتیازات بیشتری منظور می داشتند «نه عمر و نه جانشینان وی به هر تقدیر که فکر کنیم، اشخاصی مثل طلحه، زبیر، و سعد بن ابی وقاص را موظف به پرداخت خراج نمی کردند. اما این دلیل نمی شود که با رعایای عراق نیز همین معامله را بکنند، بالعکس لحن و لهاذن، گلدزیهر، فان فلوتن و سایر نویسندگان که در باره تاریخ امپراتوری عرب به تحقیق پرداخته اند، این است که علی رغم اصول قرآن، در میان جامعه مسلمانان مساوات موجود نبود، عربیهائی که در فتوحات شرکت کرده بودند، به صورت یک دسته حاکمه اشرافی دارای حقوق و امتیازات خاص در آمده بودند و مسلماً حاضر نبودند که با «موالی» در یک ردیف باشند، علت بسیاری از آشوبهایی که در دوره اسویان پیدا شد، همین وضع بود. عده ای از موالی که در سازمانهای دولتی و یا در غزوات شرکت کرده بودند، موقعیت اجتماعی و امتیازاتی داشتند و تغییر مذهب برای آنان تولید اشکال نمی کرد. اما نومسلمانان طبقات پایین تر، اشخاص بی سواد، فقیر و روستائیان، چه در دهات و چه در شهر، مورد اهانت قرار می گرفتند تا جایی که طبری آنانرا «اجامرو اوباش» و حسن بصری این بی نوایان را «مجهول الهویه و حمقا» می خواند. این مردم برای علمداران انقلاب و مساوات طلبان، دست افزار خوبی بودند و مردانی چون مختار به آنان می گفتند در صورت پیروزی در تقسیم بیت المال بین آنان و اعراب، امتیازی نخواهد بود. حجاج با این طبقه محروم به سختی رفتار کرد و آنان را بدروستاهای خود باز گردانید و دوباره آنانرا با این که اسلام آورده بودند، مشمول جزیه گردانید.»

اکنون که از سابقه «دیوان» در دوره ساسانیان و در آغاز نهضت اسلامی تا حدی آگاهی یافتیم، وضع دیوانها یعنی سازمان اداری را در دوران بعد از اسلام مورد مطالعه قرار می دهیم:

سازمانهای اداری و حکومتی ایران بعد از اسلام:

پس از آن که شاهنشاهی ساسانی بعلی که ذکر آن گذشت، در سال ۶۴۱ میلادی (۲۱ هجری) بدست تازیان از پای درآمد، در حدود دو قرن مردم ایران از نعمت استقلال سیاسی بی نصیب بودند. پس از روی کار آمدن سلسله سفاریان (۲۴۵ - ۲۹۰) تبعیت ایران از حکومت بغداد یکباره از میان رفت و زمامداران این

سلسله، برای اداره سرزوبوم خویش، به سازمان جدیدی دست زدند. از تشکیلات اداری ایران در دوره صفاریان اطلاع صحیحی در دست نیست. آنچه مسلم است. یعقوب لیث و برادرش عمرو، چندان در اندیشه ایجاد دربار و تشکیلات اداری نبودند، زندگی یعقوب با سادگی تمام. با سپاهیان و همزمانش سپری می‌شد، و ظاهراً جز یک دبیر رسائل، به نام «محمد وصیف» و یک حاجب و عده‌ای مأسورین دیوانی و ایلچی و غلام، تشکیلات دیگری نداشتند.

در کتاب «روضه‌الصفا» درباره او چنین می‌نویسد: «هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود. چون دشمن او هزیمت می‌رفت، هیچکس از لشکریان او زهره و مجال نداشت که بی‌رخصت او دست به غارت و تاراج برد... هر روز در مطبخ او بیست گوسفند در پنج دیگ می‌پختند، اول حصه غلامان درگاه جدا می‌کرد، آنگاه به خواص قسمت می‌نمود، روزی یکی از ایلچی‌ها به او گفت، که تو را داعیه پیشوائی هست و در خیمه تو به غیر از این پلاس که بر آن نشسته و سلاحی که پوشیده‌ای هیچ چیز نیست. یعقوب جواب داد که به هر نوع که سردار معاش کند، نوکران نیز بدان نهج زندگی کنند... ظاهراً سرادش این بود که اگر من از راه اعتدال و انصاف منحرف شوم، دیگران نیز از من پیروی خواهند کرد.»

تشکیلات اداری: بارتولد می‌نویسد: «سازمان سیاسی اسلامی در شرق و همه مقامات اداری، آن به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شد: یکی «درگاه» (دربار) دیگر «دیوان» (دفتر). تا زمان سامانیان هیچ اطلاعی درباره وجود نگهبانان شخصی پادشاه، مانند آنچه دربار عباسیان دیده می‌شده و از بندگان زرخرید و بیشتر ترکان مرکب بوده‌اند، در مالک اسلامی شرقی سخنی در میان نیست در دربار اسمعیل و جانشینان وی، چنین گروه نگهبانی را می‌یابیم. گرچه در آن زمان «اهل درگاه» هنوز اهمیتی را که بعدها به دست آوردند کسب نکرده بودند. در آن عهد بیشتر ساکنان ماوراءالنهر هنوز مسلح بودند...»^۱

دیوان‌ها: نرشخی در تاریخ بخارا می‌نویسد: «که در ناحیه ریگستان، به دستور آل‌ساسان، سزایهای عالی ساختند... بغایت نیکو. و سال بسیار دروی خرج کرد و بر در سزای خویش، سزای عمال فرسود بنا کردند، چنان که هر عاملی را علیحده دیوانی بودی بر در سزای سلطان، چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی و دیوان صاحب شرط و دیوان صاحب مؤید و دیوان مشرف و دیوان مملکه خاص و دیوان محتسب و دیوان اوقاف و دیوان قضا، بدین ترتیب دیوانها فرسود بنا نهادند.»^۲

ریچاردن فرای راجع به دستگاه اداری امرا سامانی، چنین می‌نویسد: «وزیر در رأس نظام اداری قرار داشت و دیوانهای مختلفی تحت نظارت وی بودند. نرشخی از ده دیوان در بخارا نام می‌برد که همگی در مجاورت ادلا که مقر فرمانروا بود، جای داشتند. یکی از این دیوانها دیوان استیفا بود، که وظیفه خزانه‌داری یا دوایر مالیه را انجام می‌داد. دیوان دیگر را اگر دیوان بایگانی و محل ضبط اسناد و مدارک بنامیم، احتمالاً به بهترین وجهی توصیف کرده‌ایم

(شاید مقصود دیوان خاتم باشد.)

دیوان سوم دیوان چند، اختصاص به امور نظامی داشته است. دیوان برید، نه تنها ما، بر رسانیدن نامه‌ها از جایی به جای دیگر بوده، بلکه حکم دستگاه کسب اطلاعات و جاسوسی را نیز داشته است. دیوان صنایع یا دیوان املاک اختصاصی امیر، ممکن، تحت نظارت دکیل قرار داشته، زیرا قسمت عمده دارایی امیر، به صورت زمین بوده است. دیوان دیگری عهده دار وظایف انتظامی، مانند نظارت بر اوزان و مقیاسات و امثال آنها بوده است (مقصود دیوان احتساب است) علاوه بر این، از دیوان اوقاف و دیوان قضا اجمالاً سخن می‌گوید:

فرای در جای دیگر می‌نویسد: «بخش عمده کارداران دولت در شهرها زندگی می‌کردند. این کارداران دولت را می‌توان به دو طبقه تقسیم کرد، اول کتاب و منشیان غیر روحانی که دبیر نامیده می‌شدند، و ثانیاً عمال مذهبی که عنوان فقیه داشتند، گرچه در کار طبقه کاتبان دوام گونه‌ای وجود داشت، اما تشکیلات و سازمانی شبیه سازمان مستخدمین دولت در میان نبود، و هنگامی که وزیری معضوب می‌شد، و وزیر دیگری به جای وی منصوب می‌شد بسیاری از کارداران نیز، شغل خود را از دست می‌دادند. حمایت از افراد، از امور شایع و رایج بود، و وزیر جدید دستگاه کاملی از کارداران داشت که همراه وی وارد دستگاه دولت می‌شدند، و بر سر مشاغلی که متصدیان آنها همراه وزیر معزول از دستگاه اداری اخراج شده بودند، می‌نشستند.

کتاب و کارداران معزول، همواره مشکلی پیش می‌آوردند. آنها برای به دست آوردن مشاغل خود، توطئه می‌کردند یا در صدد جلب حمایت حاکم یا وزیر مقتدری بر می‌آمدند. مناصب معمولاً به شیوه استادی و شاگردی از پدر به پسر به ارث می‌رسید و البته فنون مشاغل چون اسرار حفظ می‌شد، ظاهراً اصناف که بعدها کسب اهمیت کردند در این دوره، اهمیتی نداشتند.»^۱

به موازات سازمان مدنی حکومت، نظام روحانی نیز وجود داشت. و این دستگاه اخیر ظاهراً از ثبات بیشتری برخوردار بود. مقامات روحانی بسیار زیاد بود. قاضی به همه مراجعات و امور، چون حکام شرع رسیدگی می‌کرد... مسجد شهر، معمولاً محلی بود که قاضی در آنجا رأی خود را صادر می‌کرد. گرچه در متون قدیم سواددی هست که نشان می‌دهد قاضی در خانه خود، به قضاوت می‌نشسته است. متأسفانه جزئیات آیین دادرسی، معلوم نیست. پیشوایان روحانی اهل تسنن در بخارا نفوذ و قدرت خاصی داشتند. زیرا پیشوایان اهل تسنن بودند که نخستین بار امیر اسماعیل را به بخارا خواندند، و بعدها مدتی بعد از انقراض سامانیان، این پیشوایان اداره امور سیاسی و اجتماعی شهر را در دست گرفتند.»^۲

دکتر مهدی محقق ضمن مطالعه در برخی از اصطلاحات اداری و دیوانی در تاریخ بیهقی، مهم‌ترین دیوانهای آن دوران را، دیوان رسالت (ص ۳۳۳)، دیوان استیفا (ص ۳۶۷) دیوان خلیفت (ص ۳۲۲) دیوان عرض (ص ۶۵۴) دیوان وزارت (ص ۲۵۶) دیوان وکالت (ص ۲۵۶) دیوان مملکت و حساب (ص ۳۶۲) دیوان نکت (ص ۶۰۶) دیوان برید، دیوان قضا و دیوان مظالم، می‌داند و می‌نویسد: «که از دو دیوان اخیر، به صورت مجلس قضا و

مفالم یاد شده است.»^۱

سازمان حکومتی در دورهٔ ساسانیان ۲۶۱-۳۸۹: اسماعیل ساسانی پایه‌گذار حکومت ساسانیان، برای تأمین استقلال ماوراءالنهر و خارج شدن از زیر سلطهٔ خلافت عباسی، سعی کرد تا حکومتی متمرکز به وجود آورد و با استفاده از ادارات و دیوان‌ها، به قلمرو خود نظم و قراری بخشید.

در دورهٔ ساسانیان، دستگاه حکومتی، عبارت بود از دربار پادشاهی یا درگاه، و دیوان‌ها یعنی وزارتخانه‌ها و ادارات مرکزی کشوری و نظامی، در شرایط رژیم فتودالی آن‌روز، کاملاً آزاد و مستقل نبودند، بلکه متنفذین درباری و خانهای ملوک الطوائف، اغلب در کار دیوانها مداخله می‌کردند.

به طوری که نرشخی می‌نویسد: در زمان نصر دوم ساسانی (۹۱۴ - ۹۴۳) در اطراف میدان بخارا نزدیک قصر شاهی، ادارات مرکزی و دیوان‌ها قرار داشتند بدین قرار:

۱) دیوان صدارت یا وزارت. دیوان وزارت یا حاجب کل، مهم‌ترین ادارات مرکزی بود، متصدی این مقام که خواجه بزرگ یا صدر یا دستور یا وزیر خوانده می‌شد، عالیتترین مقامات دولتی را به عهده داشت. یعنی تمام فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی کشور را زیر نظر داشت، بطوری که رؤسای سایر دیوانها، تا حدی تابع دیوان وزارت بودند.

۲) دیوان استیفاء. یا دیوان مستوفی و یا خزانه، که تمام امور مالی مملکت و تنظیم دخل و خرج، به وسیلهٔ این دیوان و مأموران آن صورت می‌گرفت. مقام مستوفی که مسؤول امور مالی بود، بعد از مقام خواجه بزرگ بود.

۳) دیوان مسائل (طغراه). در این دیوان، کلیهٔ اسناد و مدارک دولتی را نگهداری می‌کردند و ادارهٔ امور دیپلماسی با سایر حکومتها با این دیوان بود، رئیس این دیوان را طغرای می‌گفتند و او در ایامی که سلطان به شکار می‌رفت و خواجه بزرگ همراه نبود، وزیر سلطان محسوب می‌شد. دیوان طغرا شامل شعبه‌ای بود به نام دیوان الرسائل والانشاء که عده‌ای به نام منشی و کاتب رسائل، در آن کار می‌کردند.

۴) دیوان صاحب‌الشرط. که نظارت بر آذوقه، حقوق سپاه و طرز رفتار سپاهیان با مردم با این دیوان بود.

۵) دیوان صاحب‌البرید. این دیوان که همان ادارهٔ پست است، وظیفه‌اش رسانیدن اخبار دولتی بود، و کارمندان این دیوان، نه فقط امور پستی را انجام می‌دادند، بلکه اخبار مهم را بطور مخفی به مرکز می‌رسانیدند، و غالباً طرز عمل و کارهای حکام و مأمورین مهم محلی را به مرکز حکومت گزارش می‌دادند.

این دیوان و اعضای آن، تابع حکام محلی نبودند و بلاواسطه با ادارهٔ مرکزی مربوط بودند و فقط از اواسر مرکز پیروی می‌کردند. به عقیدهٔ بعضی از محققین، دیوان صاحب‌البرید با ادارهٔ پست آن‌روز، فقط کارهای حکومتی را انجام می‌داد و برای رفع احتیاجات و ارسال نامه‌های مردم قدسی بر نمی‌داشت.

۶) دیوان محتسب. این دیوان ناظر بازار، اوزان و خرید و فروش کالاهای دهقانان و صنعتگران بود و می‌توانست از خرید و فروش کالاهای فاسد و تقلبی و از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری نماید.

این دیوان به تدریج حفظ امنیت و آرامش شهر را نیز به عهده گرفت و مراقب بود که مردم از خوردن مشروبات الکلی خودداری و به رعایت امور شرعی توجه کنند. در آن دوره در هر شهری محتسب مخصوصی وجود داشت.

۷) دیوان اشراف. رئیس این دیوان را شرف می‌گفتند، کار این دیوان بازرسی اعمال مأموران و دخل و خرج خزانه بود.

۸) دیوان موقوفات. که به کار مساجد و اراضی موقوفه رسیدگی می‌کرد، ادارات محلی تمام این دیوانها، غیر از دیوان پست از دو مرکز دستور می‌گرفتند. از یک طرف تابع حکام و فرماندهان محلی بودند، و از طرف دیگر از دولت مرکزی تبعیت می‌کردند.

۹) دیوان صاحب‌الجیش. یا منصب سپهسالاری، که مسئول آن از طرف شاه انتخاب می‌شد. این دیوان را دیوان عرض سپاه نیز می‌گفتند در کتاب تحفه می‌نویسد. ملک‌جمشید رؤسای دیوانها را فرا می‌خواند و به هر یک در پیرامون وظایف و تعهداتی که دارند تعلیماتی می‌دهد که ما با رعایت اختصار، قسمتهایی از تعالیم او را به هر یک از مسؤولین امور دیوانی ذیلاً نقل می‌کنیم، تا خوانندگان بهتر به اصول و وظایف هر یک از دیوانها واقف گردند: دیوان رسائل - «کاتب رسائل را پیش خواند و گفت نامه تو زبان بنست، باید که سخن پاک و درست و قریب به فهم نویسی و از تطویل و اطناب احتراز نمایی و فصول و حدود هر قضیه را روشن کنی و مهمات را مقدم داری، تا خواننده را مقصود بر بدیهه حاصل شود و به زیادت فکر و تأمل احتیاج نیفتد.»

دیوان خراج - «صاحب خراج را طلب داشت و گفت تو حکم و عدل میان من و رعیت هستی شرایط راستی را سراعات باید نمودن و به غور احوال رسیدن و حد هر چیز را نگاهدار با کس حیف مکن و بر خود روا مدار و کار به دیگران نگذار.»

دیوان عرض: «...آنگاه روی به اسف‌سالار کرد و گفت نظم امور مملکت به تلفیق احوای ششم منوط است، و دیوان عرض و ضبط احوال سلطنت، به تألیف قلوب خدم مربوط. و تو حصن مملکتی، و اعتماد کلی بعداله تعالی به سدد و کفالت و جلادت توست. باید که لشکر برخیز تو رغبت نمایند و رعب و هیبت تو در دل‌های ایشان ثابت باشد، و در کارها شرایط ثبات و احتیاط به جای آری و فرصت نگاه‌داری تا به واسطه ثبات قدم، لشکر به طاعت و انقیاد سر در آرند و اطماع فاسده از سالک منتقطع گردد.»

دیوان محتسب - «بعد از آن صاحب حرس را گفت تو سپر دولت منی. باید که سیر گزیده پیش‌گیری و سهر و تیغ (بیداری) توتیای دیده سازی و دایم ستأهب و مستعد کار و مترقب و مترصد احوال باشی و اوقات ایام و لیالی بر تواتر و توالی در بندگی درگاه و ملازمت بارگاه مصروف‌داری و ساعات اعوام و شهور بر قدر طاعت مستغرق طاعت ما گردانی و جانب حزم و احتیاط را یک لحظه مهمل نگذاری.»

«آنکه صاحب شرطه را طلب داشت و او را گفت ترا با من در مملکت مشارکت و مساهمت ثابت است و خیر و شر و نفع و ضرر بر رأی تو منوط است. باید که بدلی منشرح و اسلی منفسخ به اقامت وظایف این خدمت قیام نمائی و چنان که معهود کفایت و شهامت توست، از عموم رعایا با خبر باشی، از بهر آن که تو سایه منی در میان رعیت، بیگناه را مستظهر و قویدل گردان و مجرم را مالیده و پهریشان دار و مراقبت کن، و در اصغای حق و رعایت صدق، از ملامت لایم اندیشه‌ای مدار.»

حاجب بزرگ

«پس حاجب بزرگ را پیش خواند، گفت: تو عدل و امینی، در آنکه خواص دولت را به طریقه مثلی بداری و نگذاری که هر کس از سراتب و سواقف خود تجاوز کند، ایشان را به چشم من نگاه کن، و حشم را از خشم من بترسان. اوقات فرصت عرض احوال و مصالح خلق را فوت نکن، و ساعات مکننت تقریر خاص و عام از دست مده و قضای حوائج مردم را به جان میان در بند، و هنگام ملائت طبع از مباسطت اجتناب کن، و کسانی را به شرف قرب و ملازمت حضرت مخصوص گردان که به انواع آداب آراسته باشند، و دقایق شرایط خدمت دانسته، تا از بونه امتحان ناقص عیار بیرون نیایند. و بیخ محبت من بر زمین دل ایشان بنشان، تا او اسر و نواهی را به جان و دل تلقی نمایند.»

و صاحب اندگشتی را گفت: گشاد و بست و قبض و بسط اسور، به دست توست و نفاذ احوال به حکم تو متعلق، باید که هیچ دقیقه‌ای از دقایق احتیاط فرو نگذاری و به قلیل و کثیری، بی علم و خبرت من خوض نکنی، تا خدمت تو به محمدمت مقرون گردد.»

دیوان نفقات

پس با صاحب دیوان نفقات گفت: «... چون چشم خلق به دست توست و مواجب معاش ایشان بر تو واجب، طریقت اقتصاد مسلوک دار. تا استغناء، سبب طغیان ایشان نشود و عدم احتیاج مایه کفران ایشان نگردد. با فرومایه شیوه «اجع کلبکک یتبعک» را پیش گیر و احتیاط کن تا مستعد بی سببی از ما محروم نماند. و احتیاط بلیغ به جای آور تا کار به مردم کافی... حوالت رود تا گرد و صمت گرد دامن کفایت تو نگردد.»

اکنون که از کلیات فارغ شدیم، وظایف هر یک از دیوانها را مورد مطالعه قرار

می دهیم:

دیوان وزارت در ایران: مهمترین مشاغل کشوری را پس از خلفا و سلاطین متصدیان دیوان وزارت به عهده داشتند، کسانی که به قبول وزارت یا خدمات مهم دیوانی در دوره قرون وسطا تن می دادند، در واقع مردمان حادثه جویی بودند که برای کسب مال و جاه، در این راه پرخطر گام می نهادند. مطالعه در تاریخ زندگی وزراء ایرانی، چه در دوران قدرت خلفای عباسی و چه در عهد سلسله های ایرانی، نشان می دهد که کمتر وزیری جان به سلامت برده است. بلکه اکثر متصدیان این مشاغل، یا در اثر تجاوز نامحدود به حقوق مردم و یا در نتیجه ثروت و قدرت فراوانی که کسب کرده اند، یا به جهات دیگر مورد غضب یا حسد خلیفه یا سلطان وقت قرار

گرفته و به طرزی وحشیانه مقتول یا زندانی شده‌اند و آنچه را در طول مدت زمامداری بزور و تجاوز از مردم بیتوا گرفته‌اند خلیفه یا سلطانی ستم‌پیشه، بحدیقه تصرف خود در آورده است به همین جهت از دیر باز مردم روشن بین قرون وسطا عاقبت «عملداری را در جهان سیاه‌رویی و خاکساری دانسته‌اند.» نظام عقیلی در کتاب آثار الوزراء از قول اکابر زمان خود می‌نویسد: «عملدار کوعبرت از نام خود بردار که اولش عمل است و آخر داد.

گر بده روز تو انم که کنسم نانی کسب
 نان خشکی که به خوناب جگر تر گردد
 ای اگر هیمه به دوش آری و کلخن تابی
 به که در حضرت سلطان به عمل گردی نصب»
 عقیلی در جای دیگر می‌نویسد «تا روزگار القائم با سرالله، همیشه وزرای خلفا بر وزرای سلاطین مقدم بوده‌اند. اول کسی که در اهانت وزیر خلیفه کوشید، اسیرالامرا ابوبکر رائق بود. نایب دیلمیان که بر خلاف معهود، بالادست وزیر ابوالقاسم بن سلیمان نشستن جایز داشت و از آن زمان وزرای پادشاهان بر وزرای خلفا غالب و مستولی شدند. خلفاء، وزیران سلاطین را به تاج الوزراء و وزیر الوزراء، و وزراء خود را به عمیدالرؤسا و رئیس الرؤسا ملقب گردانیدند.»^۱

غزالی در کتاب نصیحة الملوك به مسؤولیت خطیر و وظایف اخلاقی مأموران دیوانی اشاره می‌کند و می‌نویسد «... خنک توای مرد که هرگز نه امیر بودی و نه عرفی (کارگزار) نه کاتب و نه عوان (مأمور و محصل دیوان) و نه جابی (از جنابت به معنی گرد کردن خراجست «سرگزیت»)... رسول فرمود وای بر اسیران، وای بر عرفیان، وای بر اسینان... عمر گفت: وای بر داور زمین از داور آسمان که وی را بیند، مگر آن که داد بدهد و حق گزارد و به هوی حکم نکند و بر خویشاوند میل نکند و به بیم و امید حکم نگرداند...»^۲

در باب چهلم مؤلف قابوستامه در شرایط وزارت چنین می‌نویسد: «ای پسر اگر چنان بود که به وزارت افتی، محاسب باش و معامله نیکو شناس و با خداوند خویش راستی کن و انصاف ولی نعمت خود بده و همه خویشتن را سخواه که همه به تو ندهند... اگر بخوری به دوانگشت خور تا در گلویت نماند. اما به یک باره دست عمال فرو مبنند... تا دانگی به دیگری نگذاری، درسی نتوانی خورد... و اگر بخوری، محرومان خاموش نباشند... اگر کفایتی خواهی کردن، به عمارت و زراعت کوش و از آن حاصل کن، و ویرانیهای مملکت آبادان دار تا ده چندان توفیر پدید آید و خلقان خدای را بی‌توان نکرده باشی... در وزارت سعمار عادل باش تا همیشه زبان تو روان باشد و زندگی تو بی‌بیم بود... پس خداوند را به نیکویی کردن ترغیب کن... منصف و عادل باش و اگر چه صاین و بی‌خیانت باشی، از پادشاه ترسان باش... هر جا پادشاه رود، تو از او جدا مباش و او را تنها مگذار تا دشمنان تو با وی در غیبت تو فرصت بدگفتن نیابند... چنان کن که نزدیکان او جاسوس تو باشند تا از حرفی که بزند ترا آگاه کنند... و هر زهری را پادزهری ساخته کنی... و نیز از پادشاهان اطراف و نواحی پیوسته آگاه باش و چنان باید که هیچ دوست و دشمن خداوند تو، شربتی آب نخورد که منهی تو ترا از آن آگاه

نکند و تو از حال سملکت او چنان آگاه باشی که از سملکت خداوند خویش... و حالها بر خداوند خویش همی نمائی تا از دوست و دشمن با خبر باشد... و از بهر طمع، جهان در دست جاهلان و بیدادگران منته و عاملان کم‌دان و فرومایه را عمل بزرگ مفرسای... پادشاهان و وزیران را باید که فرمان یکی بود و امر، قاطع. تا حشمت برجای ماند و شغلها روان بود... نبیذ معخور، خود را نگاه دار و چنین باش که گفتم، که وزیر پاسبان سملکت باشد و سخت زشت باشد که پاسبان را پاسبانی دیگر باید.»^۱

برای آن که خوانندگان بیشتر به وظایف و تکالیف وزراء و حکمرانان واقف گردند، جمله‌ای چند از مکتوب نظام الملک را به فرزند خود خواجه فخرالملک، در اینجا نقل می‌کنیم:

نظام الملک در این اندرزنامه به فرزند خود می‌گوید:

۱) باید طوری عمل کند که همه رعایا از او آسوده باشند و با خیال نزارغ به کسب و کار مشغول شوند.

۲) باید در خانه خود را به روی متظلمان بگشاید و هفته‌ای یک روز با صبر و شکیبایی به شکایات مردم رسیدگی کند.

۳) به اسرای لشکر و مخدومین مخصوص خود و شیوخ و موالی و پیشوایان دین، به دیده احترام نگاه کند، علت غیبت آنان را بپرسد و چون بیمار شوند، به عیادت آنها رود، و اگر برای آنان مهمی پیش آید، به هر وسیله ممکن است به آنان یاری کند تا در خدمت وی حریص و صدیق گردند که الانسان عبید الاحسان.

۴) هر روز معاریف را بر خوان خود دعوت کند.

۵) با نزدیکان پادشاه با ادب رفتار کند و به آنان هدایا دهد و هفته‌ای دوبار با ارکان دولت شراب خورد.

۶) در ایام نوروز به همه دوستان، حریفان و یاران صلّه و خلعت دهد.

۷) اگر نزدیکان تقاضایی کنند یا از کسی شفاعتی نمایند (اگرچه مصلحت نباشد) باید تقاضا را پذیرفت و وعده کمک داد.

۸) باید حقوق عمال دولت را به موقع رسانید و از حال آن‌ها غفلت نکرد.

۹) باید در عمران راهها و پلها مراقبت نمود.

۱۰) در تقسیم آب رودخانه‌ها و قنوت و چشمه‌ها، رعایت عدل و انصاف ضروری است.

۱۱) متولی دارالضرب باید شخصی اسین باشد تا در عیار، قلب نکند.

۱۲) با دزدان و راهزنان به هیچ وجه ارفاق جایز نیست.

۱۳) باید مراقبت کرد، در حق زنان، اعمال زور و بهتان نشود.

«کسانی که به زنان هتک حرمت، و قصد نام ننگ و عرض مردم کنند، در قهر ایشان بهالغت نماید. و اگر سخن چین یا ندیمی قصد عرض کسی کند، در قم و قهر او کوشد. چه نام و ننگ به سالها به دست آید و به یک دروغ باطل گردد.» اندرزهای سیاسی غزالی به سلاطین و وزراء نیز قابل توجه و شایان نقل است:

غزالی در نصیحة الملوك می گوید: «اسا به یاید دانستن که پادشاهی به دستور (یعنی وزیر) نیکک شایسته و با کفایت نیکک آید... بین با همه بزرگی که رسول خدای (ص) داشت، ایزد تعالی او را اسر فرمود به مشورت کردن با یاران از خردمندان و دانایان، چنان که فرموده است و شاورهم فی الاسر. و جای دیگر فرمود و اجعل لی وزیراً من اهلی. پادشاه باید که با وزیر سه کار کند، یکی آن که چون از وی زلتی آید، به عقوبت نشتابد، دیگر آن که چون توانگر شود، به مال او طمع نکند، سیم آن که چون حاجتی خواهد، روا کند و چنان باید که سه چیز بر وی فراخ کند: یکی آن که هر گاه که خواهد پادشاه را ببیند، و دیگر آن که سخن بدگویان در حق وی نشنود. سیم آن که راز از وی پنهان ندارد که دستور نیکک، رازدار پادشاه باشد...» در جای دیگر می نویسد «... دستور آهسته باید و نیکو سخن و دلیر و فراخ دل و نیکو روی و شرمگین و خاسوش و پاکدین، تا پادشاه را از همه ناشایستگی دور کند. و با تجربه باید، تا کارها بر پادشاه آسان کند. و بیدار باید تا فرجام کار ببیند و از گردش زمانه بترسد و از خشم زمانه خویشتن را نگاه دارد... و پادشاه چنان باید که در شان وی سخن بدگویان نشنود تا دوست رشک برد و دشمن غم خورد. و دستور چنان باید که اگر پادشاه را به خوبی ناپسندیده بیند، او را به خوبی نیکو باز آورد. زیرا پادشاه که خود کامه باشد، چون سخن نه به سراد او گویی بترکند... اما دانانو دزیران آن بود که تا تواند حرب به نامه و تدبیر کند. و حیلت سازد تا حرب نبود و اگر به تدبیر و حیلت کار نیکو نشود، به عطا وصلت کوشد و اگر دشمنان منهنم شوند، گناهشان عفو کند و به کشتن ایشان نشتابد، زیرا که زنده را به توان کشت، اما کشته را زنده نتوان کرد.»

نویسنده کتاب تحفه در باب هفتم می نویسد «... چون حق سبحانه و تعالی یکی از ملوک را به نظر عنایت ملحوظ فرماید... او را دذیری صالح کراست کند که اگر دقیقه بی از دقایق عدل و احسان از لوح دل او برود، او را با یاد دهد، و اگر عزم اجمال حزم کند حسن معاونت دریغ ندارد... ملوک در معضلات امور به رأی و رویت وزرا پناه طلبند... ویر کارها نواب کاردان کافی معتمد علیه، رحم دل خدا ترس جلد سعین کند که بفرط دوربینی و غایت عاقبت اندیشی او اعتماد داشته باشد تا قضای حوایج مسلمانان را به جان میان بندد، و وجوه خزانه را از وجوب انگیزند، و سمت اقتصاد را التزام نمایند... و رعایت جانب رعیت را، مستدعی دوام ایام دولت شناسد.» سپس ضمن حکایتی، می نویسد: نظام الملک از سلک شاه اجازه خواست تا به کعبه رود، پس از آن که شاه با تقاضای او موافقت کرد، وی مقدمات سفر را فراهم نمود و آماده حرکت گردید. درویشی نامه ای به او داد و گفت: پیغمبر را در خواب دیدم، «سرا گفت حسن را بگو: حج تو اینجاست به عکه چرا می روی؟ نه من تو را گفتم که بر درگاه این ترک باش، و ترک او مگو و مطالب از باب حاجات بساز و درماندگان امت سرا فریاد رس. خواجه آن عزم را فسخ کرد و بازگشت.» در حکایت بعد شیخ ابوسعید از سر خیرخواهی به خواجه می گوید کسی که قبول وزارت می کند و این مسؤولیت خطیر را به عهده می گیرد، «به حقیقت سز دوریست که روزگار خویش را فروخته است و بهای آن سنده، نتواند که اوقات خود را به اختیار خود

گذرانند. نه با عیال خلوت تواند داشت و به مطالعه کتب و تلاوت قرآن مشغول شد، بلکه این اعمال او را نافله است و غمخوادی بندگان خدا، واجب، و ترک همه نوافل به اجماع امم بهتر از اضعاف بعضی از واجبات است. و خواجه اگر چه وزیر است، اما به حقیقت اجیر است...» به طوری که از فحوی کتب آن دوره بر می آید، غالباً سلاطین و وزرای ایشان، به اشخاص نا - صالح کارهای مهم رجوع می کردند و به شایستگی و لیاقت اشخاص توجه نمی شد، نظام الملک می نویسد: «... اگر وزیر عاقل و دانا باشد، علامت آن باشد که کارها به مردم اهل، تفویض کنند... تا مملکت را زوال نیاید.»

در جای دیگر نظام الملک نشان می دهد که در آن دوره نیز عده ای در اطراف شاه و وزراء با گرفتن حق السکوت زندگی راحتی داشتند، و دولت برای آن که از زخم زبان و اعتراضات آنان در امان باشد، مبلغی از بیت المال را به آنها می بخشید «... و دیگر گروهی باشند از اهل علم و اهل فضل و ارباب سروت و اصحاب شرف که ایشان را از بیت المال نصیب باشد و مستحق نظر و ادراک باشند... این طایفه چون امید از آن دولت ببرند، بدسگال دولت شوند، عیبهایی که به عاملان و دبیران و نزدیکان پادشاه بود به صحرای افکنند... و بر پادشاه بیرون آیند و ملک را آشفته دارند.»

نظام الملک برای شغل وزارت، ارزش و اهمیت فراوان قائل است و می گوید: «و از احوال وزیران می باید پرسیدن تا شغلها بوجه می رانند یا نه که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو، باز بسته باشد که چون وزیر نیک روش و نیک رای باشد مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ، و پادشاه فارغ دل. و چون بدروش باشد، در مملکت آن خلل تولد کند که در نتوان گفت، همیشه پادشاه سرگردان بود و رنجور دل و ولایت مضطرب.» در ایران از دیرباز به نور چشمی ها و اشخاص مورد نظر کارهای متعدد رجوع می کردند، تا سود بیشتری کسب کنند. به همین مناسبت نظام الملک در جای دیگر به وزیران و مصادر امور تأکید زیاد می کند که به یک شخص مشاغل گوناگون رجوع نکنید «... هر آنکه که وزیر بیکفایت بود و پادشاه غافل نشانش آن باشد که یک عامل را از دیوان دو عمل فرماید. و امروز کسی هست که بی هیچ کفایتی، ده عمل دارد اگر شغل دیگر پدید آید، هم التماس کند و درخواهد و اندیشه نکنند که این سرد اهلیت این دارد، و کافی است یا نه و دبیری و تصرف و معاملات دارد یا نه، و چندین شغل که در خویشان پذیرد بسر برد یا نه، و چند سردمان جلد و کافی و شایسته و معتمد و معروف را محروم گذاشته اند و در خانه ها معطل نشسته و کس را تمیزی آن نباشد که چرا باید که مجهولی، بی کفایتی چند شغل بردست گرفته اند و معروفی و معتمدی یک شغل ندارد و محروم ماند...»

خواجه پس از آن که به تفصیل سیاست غلط اداری و راه و رسم مملکتداری در آن دوران را مورد انتقاد قرار می دهد، می نویسد: «هر وقت که بی اصلان و مجهولان و بی فضلان را عمل فرمایند و معروفان و فاضلان و ستیان را معطل بگذارند و یک کس را پنج شش عمل فرمایند و یکی را یک عمل فرمایند، دلیل بر نادانی و بی کفایتی وزیر باشد.» خواجه در

پایان سخن تمام این ستمها و حق کشیها را محصول فساد و رشوه خواری پادشاه می‌داند و با شجاعت و صراحت تمام می‌نویسد: «اگر کسی سلك را گوید: بگیر و سرد را بگذار «آن کس به حقیقت دشمن ملک است و فساد مملکت می‌جوید که زر هم از مرد بدست آید.»^۱

به نظر نظام‌الملک «... چون روزگار نیک فراز آید و زمانه بیمار بگردد، نشانش آن باشد که پادشاهی نیک پدیدار آید و مقصدان را کم کند و رأیها صواب افتد و وزیران و پیشکاران او نیک باشند و اصیل، و هرکاری به اهل آن کار فرمایند و دو شغل به یک مرد ندهند، و از پادشاه لشکر و رعیت ترسند و کودکان را بر نکشند و تدبیر با دانایان و پیران عاقل کنند، و همه کارها به قاعده خویش باز برند تا کار دینی و دنیاوی بر نظام باشد، و هر یک را به اندازه کفایت او عمل بود و هر چه به خلاف این رود رخصت ندهند و کمابیش کارها به ترازوی عدل و شمشیر سیاست راحت گردانند.»^۲

نظام‌الملک مبنا و منشأ تمام مظالم و فساد را «وزیر بد» می‌داند، و در فصل چهل و یکم می‌نویسد: «سلك به عمال آراسته باشد و سر همه عاملان و متصرفان وزیر باشد، و هر آنگاه که وزیر بد باشد و ظالم، عمال همه همچنان باشند، بلکه بتر.»^۳

نظام‌الملک در فصل چهل و دوم سیاستنامه، نظریات بسیار جالب خود را در مورد سازمان اداری ابراز می‌کند، نظام‌الملک در حدود نه قرن پیش، با اصرار زیاد، از سلاطین و زمامداران می‌خواهد که کارها و مسؤولیتهای آنها را تفکیک کنند و به هر کسی فقط یک کار بدهند، به نظر خواجه، اگر دو شغل به یک نفر بدهند، یا دو مرد را مشغول یک کار کنند کار از نظم و حساب خارج خواهد شد. «هر که دو مرد را یک شغل فرماید، این بدان افکند و آن بدین، همیشه کار نا کرده ماند. و مثل زنند در این معنی که: خانه به دو کدبانو نارفته ماند، و به دو کدخدای ویران.»

نظام‌الملک از این که در عهد او بازار تبعیض و حق کشی رواج تمام دارد و عده‌ای با دادن رشوه یا در اثر انتساب به اربابان قدرت، تمام کارهای مهم مملکتی را قبضه کرده‌اند سخت ناراحت است، و این جریان را محصول غفلت شاه و بی‌کفایتی وزیر می‌داند.^۴ راوندی در راحة‌الصدور از دوران وزارت نظام‌الملک به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «... درینا آن روزگار که وزراء چنان فاضل و دانا و عاقل و توانا بودند، و کار وزارت این ساعت به شاگرد غلامی آمدست، هر چه عوان‌تر و وجوه‌انگیزترست بازار او تیزترست... بدانکه چنانکه قوام دست با صایع بود، قوام سلك به صنایع باشد. و صنایع بر کشیدگان و گزیدگان پادشاه باشند، وزیر نظیر چشم است و مستوفی شبیه گوش و منشی و کاتب زبان و وکیل درو حاجب نشان و رسول برهان عقل، و ندیم بیان فضل پادشاه باشد.»^۵

ویل دورانت ضمن بحث در پیرامون تمدن اسلامی می‌نویسد: «مهمترین سازمان دولت،

۱. سیاستنامه، به اهتمام «پوبرت» ص ۲۰۸. ۲. همین، کتاب، ص ۲۲۵.

۳. همین، کتاب، ص ۲۱۴. ۴. سیاستنامه، پیشین، ص ۲۰۱.

۵. راحة‌الصدور، به تصحیح محمد اقبال و مینوی، ص ۱۲۹.

دیوان خراج و حساب و پلیس و برید و مظالم بود. دیوان مظالم، محکمه‌ای بود که احکام قضائی و اداری از آن عرضه می‌شد، پس از سپاه، دیوان خراج به نظر خلیفه اهمیت داشت، که ماسورین و وصولش به عناد و سرسختی، کم از ماسورین وصول روم شرقی نبودند، مبالغ گزاف از اقتصاد عمومی کشیده می‌شد. تا نظم حکومت به پا ماند و مخارج حکام پرداخت شود. درآمد قلمرو خلافت به دوران هارون الرشید سالانه بیش از پانصدوسی میلیون درم (در حدود چهل دو میلیون دلار بود. به علاوه مالیاتهای جنسی که در این روزگار نهاده بودند، تعداد آن بیشمار بود، دولت مقروض نبود، برعکس به سال ۱۷ هجری، خزانه نود میلیون درم موجودی داشت. برید عمومی، در این دوره نیز برید چون دوران ایرانیان و رومیان، فقط مورد استفاده دولت و بزرگان قوم بود و بیشتر از همه برای نقل اخبار و دستوره‌های گوناگون از پایتخت به ولایات به کار می‌رفت، به علاوه وسیله جاسوسی وزیر، در باره اعمال حکام محلی بود... کبوتر را تربیت می‌کردند و برای نامه‌بری بکار می‌بردند. اخبار به وسیله تاجران و مسافران نقل می‌شد در بغداد هزار و هفتصد پیرزن به کار جاسوسی اشتغال داشتند... حکام ولایات، عیناً چون حکام رومی عقیده داشتند که می‌باید در ایام خدست اسوالی را که برای تحصیل حکومت خرج کرده‌اند و محتثائی را که پس از ترك منصب تحمل خواهند کرد، جبران کنند. گاهی خلفا حکام را مجبور می‌کردند آنچه را ربوده‌اند، پس بدهند. قضات مقرری خوب داشتند، با این همه بعضی از آنها زیر نفوذ گشاده دستان قرار گرفته‌اند و به ننگ رشوه خواری تن داده‌اند...»^۱

خطر مقام وزارت: براون می‌نویسد: «مقام وزارت، با تمام قدرت و عزت و احترامی که داشت، اسری خطرناک بود. المنصور، ابومسلم را که امین آل محمد لقب داشت، غدارانه به قتل رسانید، خود ابومسلم هم به فرمان السفاح، سبب شد ابومسلم را بکشند. ابومسلم نخستین کسی بود که لقب وزارت داشت، ابوالجهم که جانشین او شد، از طرف خلیفه مسموم گردید. چون ابوالجهم اثر زهر را در درون خود احساس نمود، بر خاست از اتاق بیرون رود، خلیفه پرسید کجا می‌روی؟ وزیر بینوا پاسخ داد همان جایی که تو مرا فرستاده‌ای. سرگ او مصادف شد با قدرت یافتن خاندان بزرگ برمکی. آنان نیز پس از پنجاه سال زمامداری، چنان که می‌دانیم از بیدادگری عباسیان مصون نماندند.»^۲

ارکان و پایه‌های حکومت و مملکتداری: «از قول منصور خلیفه عباسی نقل می‌کنند که گفته است برای اداره امور نیوی و خلافت، فقط به چهار نفر صاحب منصب لایق و درستکار احتیاج است. نخست قاضی صحیح‌العملی که هیچکس نتواند انگشت ملالت به سوی او دراز کند. دوم داروغه‌ای که از حق مظلومان در برابر اقویا دفاع کند. سوم تحصیلدار مالیاتی که بی‌جور و ستم حقوق دیوانی را بستاند و چهارم جاسوسی که گزارش بینظر و بیطرفانه‌ای راجع به سه نفر اولی بدهد...»^۳

اردشیر بابکان را پرسیدند که کدام یار بهتر و بایسته تر باشد پادشاه را گفت: «دستود نیک که با وی رأی زند و تدبیر سلکت کند، تا او صواب و خطای آن پادشاه را باز نماید و

۱. تمدن اسلامی، ص ۱۲۱ به بعد ۲. قدایخ ادبی ایران، ص ۲۷۲

۳. هیراث ایران، ترجمه دجیب‌ها، ص ۱۰۶ (ایران و اعراب، مقاله یروفسودوی)

نیک آمد خویش در خوش آمد پادشاه و بد آمد خویش از بد آمد پادشاه داند.»^۱

در دوره عباسیان، وزرای ایرانی و عرب با هم مبارزه و مخالفت می کردند و غالباً جان و مال آنها در اثر آزمندی و جاه طلبی در معرض خطر قرار می گرفت. شاعری گوید:

الوزير وزير آل محمد

اودی فمن يشناك كان وزيرا

یعنی وزیری که وزیر خاندان محمد بود در گذشت (هلاک شد) از این پس دشمن تو وزیر باد.

وزرا، در این دوره با یک رشته مشکلات و خطرات گوناگون مواجه بودند این خلدون

می گوید:

«سبب نکبت و هلاک براسکه، استبداد آنها در شؤون مملکت و تسلط بر اسور و ضبط

اموال دولت بود، به حدی که هارون برای خود اندکی از بیت المال را می خواست و برای او میسر نمی شد، آنها بر او مسلط و غالب و در سلطنت او شریک و آزاد بودند، بطوری که او با بودن آنها در اسور مملکت اختیار و تصرفی نداشت.»^۲

این خلدون در باره مقام وزارت می نویسد: «از مهم ترین درجات سلطنتی و اساسی همه پایگاههای پادشاهی است و نام آن بر مطلق یاری دلالت می کند. زیرا این کلمه یا از «سوازت» به معنی معاونت و یا از «ورز» به معنی سنگینی مأخوذ است و گویی وزیر با اعمال خویش، سنگینی های کار سلطنت را بدوش می گیرد... نیازمندیها و اعمال سلطان از چهار وجه بیرون نیست، چه او مأمور حمایت عموم است از قبیل نظارت در کار سپاهیان و سلاحها و جنگها و دیگر اسور مربوط به نگهبانی و احقاق حقوق عامه. و گرداننده این اسور، همان وزیر است که در دولتهای قدیم شرق متداول بوده و درین روزگار نیز در مغرب معمول است...»^۳

به نظر نظام الملک «... از احوال وزیر و معتمدان همچنین دداس باید پرسیدن تا شغلها بر وجه می راند یا نه که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد، که چون وزیر نیک روش باشد، مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ، و پادشاه فارغ دل. و چون وزیر بدروش باشد، در مملکت آن خلل تولید کند که در نتوان یافت و همیشه پادشاه سرگردان بود و رنجور دل، و ولایت مضطرب.»^۴

نویسنده تاریخ سیستان می گوید: «پادشاه و پادشاهی همیشه مستقیم باشد چند

(یعنی چون) وزیران به صلاح باشد.»

به نظر فردوسی:

ز دستور پاکیزه راهب — درخشان شود شاه را گاه و فر

و ابوالفضل بیهقی معتقد است: «بی وزیر کار راست نیاید» و ناصر خسرو می گوید:

خلل از ملک چون شود زایل؟ جز برای وزیر و تیغ امیر

ابوالفضل بیهقی با روشن بینی و وسعه نظری که خاص او بود. هزار سال پیش نوشت که:

۲. پرتو اسلام، ج ۱۲، ص ۶۹

۱. آداب الحرب، مبارک شاه، ص ۱۳۵

۴. سیاستنامه، همان، ص ۳۰

۳. مقدمه، ابن خلدون، ج ۱۲، ص ۴۶۷